

پیغمبر بدهیت زمیں بوس اقدس منزف و مستعد گشتہ مور دعایات و مشمول توجہ
 خسرانی گردید چون ہم مدال ایام و سورا صفت احتشام رنی بر سلطنتی عالی مقام سعد الحد
 خان قدم در راه سفر ناگزیر تھادہ مستند ذراست خلی گذشتہ بود ادا ذپیشگاہ نواز شی شہنشاہ
 جم جاہ بخطاب معظم خان و منصب خطیر و ذراست مالکب ہند و سستان حبیت لشان
 امتیاز اخصاص یافتہ مرجع جہانیاں شد اما ازان جاکہ غوکرہ و نشوونما یا فتح آب و ہوا
 ولایت دکن بود و ہم در خدمت ملاسے حضرت جہاں پناہی وعدہ داشت پیوستہ
 در تہ تیپ مقدمات و بعثت تقریباً تک که موصل و مورث مقصد تو انہ بود ہبہ مقصودہ
 و مصروفت گردانیدہ سر رشتہ این شمار باطل داشت تا آنکہ پیشکشے در خود از نظر کیسا اثر
 خاقان سکنہ وزیر است جم اقتداء گزرا نیدہ و سرکلاوہ مقصود و اکنہ و حسنہ میں عروس ملکت
 دکن را در جملہ دھنیہ خود شیدہ نظیر صاحب تاج و سریدہ بجلوہ در آورده بمحیر اُولایت از
 کمال ہبہوت و پیسر داناییدہ پ تقریبہ دلپذیر خاطر شان اقدس گردانیدہ متعمداً این شغل
 سرگ و ہم خلیل گشت مجاز پیشگاہ اور نگ جہاں پناہی بجهت سرانجام ایں کار بخصیت
 اخصاص یا فتح طبق الصدق خود محمد امین خان را حسب الاشارت اقدس نیا بنا بر چار بارہ
 ذراست و مستند دستوری متمکن گردانیدہ بعض امراء بخلاف شعار مثل ہبہت خان
 در اول سال دنیا بخت خان وغیرہ بوجب حکم جہاں طباع باخود رفیق ساختہ عازم مقصد
 گردید دلپس از طی سافت و قطع مراحل در اور نگ آباد پ تغییل عقبہ سپہر رتبہ فائزہ
 گردیدہ مور دعایات والا شاہی و مشمول نواز شافت حضرت جہاں پناہی گشت اخضرت
 بھوایدید آس میرزا معظم خان معظم انتزاع مالکب متعلقہ عادل شاہ پیش نہاد ہبہت
 جہاں کٹ اگر دانیدہ از اور نگ آباد لوئے نہ ہبہت بدل صوبہ بر افزائش و در انگ

فرسته بیدر کلیانی که از قلایع مشهوره و حصور حصینه آن دیار است پس از ابراز محاصره و مقاومه بعتریت بیخ آبدار و صدمات صاعقه باشد بیکر تغیر در شید و اگاه رایت توجه بعزم افتتاح محل برگز که از بلاد مشهوره آن دلایت است مرتفع گردانید و پس از وصول جنده نصرت هم خود را به محاصره بلده که حصار استوار داشت با آنها آتش حرب و قبال شغال نمودند غنیم نیز با فوایج آراسته بیدر و کمک حصوران محل برگز رسید و در حوالی شهر فیروزی اشراقاً ماست و ندیده را شجاعت و تھوڑه میدانند و روز بروز از اطراف و جانبه همچو شجاعت مخالفان چنوداً اعداً بکسرت می انجامید و ناچکن و مقدور بالهاب نواز شوش و غناد و کاوشن فساد مراسم سعی و اجتهاد تقدیم می رسانیدند و پیوسته فیاضین دو شکر آتش حرب و کیس سمت اشغال می پذیرفت و بازار خون رینی و منگاه که شش دوکوشش را رد نمی پرید آمد و خلال این حال مقدمه بیماری که بر ذات مقدس حضرت صاحبقران طاری شده بود در کنافت و اطراف جهان شائع شده در ارووس معلی والا شاهی سمت اشتہار پذیرفته و این معنی باعث بیمل سرداران اردوس معلی و چیرگی و خیرگی اعداگشته و محاربه و مقاومه دلیلگر دیدند درین اثناد و قطعه فرمان حسب الالهائی را شکوه بنام مهابت خان و را ذسترسال از درگاه مغلی عالم پناه شرف اصدر پذیرفته بود زدن آنند

والامنا شیرکه حسن اند راجیا فتنه بود

جهابت خان با ساره مغلیه را ذسترسال با کل راچپوتیه که بر فاقت و هر راهی آهنا مشعین اند اصلانه خست شاهزاده متین شده رواثه درگاه پیستی پناه گردند واحد سے را ذ

بند ہائے سر کار عالم مدار در انجام مجال تو قفت و اہم ال نداده ہمپاٹے خود بیارند. سرواران غنکو
 استشال و اتیماز حکم جہاں طبع از متهمات عالم بندگی و مختفات اطاعت و انقیاد فراگفتة
 مدھناں مہنگا کم که عدایے بد سرانجام از چهار طرف فراہم آمدہ فلو و از دھام تمام دشمنی بے
 اذن و اجازت عالی یککه بے آنکه در خدمت پاریا فتحاں مجلس و الا اطمہار نماید کرج کردہ
 روانه درگاہ سلاطین پناہ شدند و ازیں راه و ہن و فتوز بحال ازو وسے معنی سامی راه یافته
 پاسے استقلال و بنیانے ثبات و سکون جنود نصرت هو عود متزل و مخلل گردید. اما اخفرت
 ازا نجا کم معدن تہور و جبل جلا دست و استقلال بہت آنها را اجیشیش اقبال کم گرفته اصلأ
 از جانز فتہ و از رفتہ امراء بے با دشای بنا بر صلحت کشورستانی و ملک واری عد عالم ظاہر
 قطعاً اضطراب و اضطرار راه نداده بر سر ہونی عقل و الا سے کشور کیر جہاں کشا صد گونه ندا میر
 سما بہہ ایجنتند بندار کب آن و ہن و اختلال کوشیده چر کیب منصورہ را که جمعی قلیل بودند
 ہمیا و مستعد کار ساخته بحکم ضرورت ازا نجا طبل مراجعت بلند آوازه ساخت پریزو
 دل و تائید بہت از میان آل چنان غنیم انبوہ در فایت تکلیف و وقار برآمدہ بپائے
 استقلال ره نور وی آغاز نہاد و بیمیاسن نیت درست و عزم راسخ سالماً بستقدولت
 وار سید چوں رایات طفر آیات روئی بخششی القراء و تقریار و زنگ آباد گردید اخبار
 مو حش و ناملائکم هشتہار یا فتہ از مرعن و بیماری حضرت جتوان جم قدر دست انہائے غریب
 قرع بسمح ہمایوں فال غسل شمل گرفت و مقدمات شورش افزای فتنه انگیر مشتعل پرسود و
 ساختن دار لشکر و طرق و مسالک بر قاصدان و مسرحان و مقید گردانیم و دکلاسے اخوان
 و صوبہ داران را و منور گشتن و کلاسے امراء سرحد نشیں از ترقیم اخبار در باہمی

و غلو آن خاپ در بیں بایب بسر حمد کمال و پرده برگز فتن شاه شجاع از روئے تھا خاصائے
وقت خوش دار لفزع دادن رایا بت توجہ تا پتنه و نہ صحت سلماں شکوه با فوج قاہر
بچشت اطفائے نامہ شورش او وحشت التهاب پذیر فتن آتش حرب و شین
فیما بین آن دول شکر و خشم و کیس و روا انہرام پسیدن شاه شجاع و جلوس مرادخانش بر سر
قماندہی لایت گجرات شالع گردید اما آنحضرت پنا بر تلقین عقل دور بین سجل المتنین
ستافی و تحمل اعتقاد فرموده قدم از دائرہ وقار و تکمیل بیرون نسپر و بادراک کیفست حال
روزگار و دریافت اصل کار و تحقیق حال حضرت شاہنشاہی و مآل ایں مقدمات عبرت
آنگیر حیرت افزایکنیست بنی توجہ جہاں آڑ برگماشت او پاس مرائب حزم و اضیاط و خلط
مراسم تیقطط و درستینی که طریقہ ابیقره او لوالا بایب و بہیں آداب ارباب عقل و تدقیق سخ
نکته بایب است واجب شمرد و مغارن این حال بعرض آن برگزیدہ افس و آفاق رسید
که معظلم خان نیز بدستور مہابت خان و راو مترسال روانہ درگاہ جہاں پناہ گشته مراحل پیا
گردید چون مقتضایہ ہمست بلند و تھمت آسمان پیوند مقصد اقصی و مطلب علیا طبع
نظر والا داشت و امیر غظیم دشان سرگ که پیش نہاد خاطر اقدس بود در چین وقت
رفتن آن چنان امیر عده صاحب تدبیر و راسے خداوند خزانہ و سپاہ و بیوشن بدارا
شکوه مخالفت خانوں عقل و دراندیش و مبانی مصلحت دولت ابد قریں داشتہ مطرح
تم بیزو دام صیدگیر در راہش پہن ساخت و بر منوئی خرد چارہ مشناس برو پیغام فرستاد

لہ دل ارباب + ۳۵۱) چون مقتضایہ تا دشان سرگ - (ب) جو نیت مقتضایہ
ہمبت بلند و تھمت آسمان پیوند مقفعہ و مطلب علیا نظر والا داشت و امیر غظیم دشان سرگ + ۳۵۱)

چون آن قدوة امراء فییع الشان را هوانخواه و خیراندیش نخودمے دانم اگر از حضور پر نو
 مرخص گشتند عازم مقصد گردگنجائش دار و معمظم خان ازین امر پہلوتی کرده در جواب معروف
 داشت که چون از لاده درگاه جهان پناه فرمان طلب نائل گشتند در عالم بندگی و نشنه چاکری جز
 استیان امر و القیاد فرمان چاره نیست، آنحضرت این مرتبہ خلف الصدق سلطنت و جهان زاری
 سلطان محمد معمظم را بجهت تھیید و تقویید آن شاه باز ہوئے بکت واقفدار فرستاد و ہیام
 خرمود کر دیں ایا کم کر آن زبدہ اولیا سے درست یک دل و یک چہت عازم درگاہ سپہر
 استباہ گردید و بعضی مقدمات ضروری در خدمت خاطر الشان آن محلص خاص فیار تام
 اخلاص کردن و سخا ان مصلحت آمیز دولت را بعنوان مظار حمد کو رساختن از جملہ مفروضات
 است. درین صورت آمن آن سرکردہ اولیا سے حقیقت کریش از حضور سرا مرسرہ و در
 بخشت اختصاص یافتن و در فتحان سلامت و امان عافیت قدم در راه مقصد پر زدن
 ہر آئندہ موجب استرضای خاطر خلیل اشرف خاہ بود و سلطان محمد بنابر تلقین و تعلیم خدیو
 کامل خرد بخان چرب و شیرین و کلمات تلق آمیز دلنشیں دلش از دفعہ و توہم باز پرداز
 بران داشت کہ شگفتہ روکشاوہ جبیں روانہ حضور پر نوگشت. درین جانود کار مخزو باده
 خارشکن ہیبا بود و اہل مواضع مستعد و منظر ب مجرد در آمدن بخلو سکده خاص شهر باری خاہ
 امارت نائب مقید و محبوبس گردید و تمامی خزانہن و اموال و سامان ثروت و مسیب بکت
 کلاند و ختنہ عمر ش بود پس کار فیض آثار عائد گشت و نوگرانش در ملک طازمان خسروی
 انتظام یافتند در چنین شکام امر خلیل انجام و ہم عظیم پیش نہاد بہت جہاں کشا بود۔
 خزانہن اموال و مسیب اہل سرای سراج خام و در بالیست این ہم اہم شدہ خاطر اشرف

قریب جمیعت و حضور ساخت و چون نهود پرده از روئے کار بینیفتاده بود بدرگاه عالم
پناه عرضداشت نهود که چون این مرید از اوضاع و اطوار بعظیم خان استشام را کند بے اخلاصی
در دگرانی نهود بالفروق او اتفاقیه گردانید و اگر زین چنین نماید که بے فاکلر شیوه شایسته شک
گر سختیه باز با سرداران دکن می پیوست. مقارن این حال مسایع جاه و جلال رسیده که
قاسم خان از پیشگاه غلامیت خسروانی و نوازش صاحب قرانی بصوبه داری گجرات اقیاز یافته
حکم جهان مطلع بشرفت نفاذ رسیده که گلین چپستان غلط است و ناماری سلطان
مرادخیش به کن رفته دلکب برادر که در تخریج آن جناب تخریج یا فتح طرح آفاست اندازد. و
همراه حبوبت سنگه بایامت ولایت علوه فرستخوار بر داشته از پیشگاه خلافت فرانزیانی
بدان مامور است که اگر سلطان مرادخیش از این تکرار امر برادشاهی سرچیپیده و تسلیم صوبه گجرات
قاسم خان و حرکت خود به صوبه برادر به عذر نمایند ناموونه متسک لشته تمام و تائی جائز
دارد. راجه حبوبت سنگه مراسیم امداد همراهی قاسم خان بعتقدیم برانیده بپرسیجی که صورت
پذیر دسلطان مرادخیش را از شیر جمل و غرور گذرانیده روایه دکن نامد. انجاه مراجعت
نهود در او چین نشیند. این مقدمات بوجوب التهاس و افتراء دار اشکوه سمت و قرع
پذیر فتح چه آن جناب را درین صورت مصلحتها بوده. ازان جلد یکیه آن که بودن سلاطنه خاندان عزت
و امارات خانخانان لمشتهره شاهزاده خان که در خدمت باریا فتحگان محفل والا سه شاهی
حضرت جهان پناهی بجزیدارادت و انقیاد و عقیدت و اخلاص اختصاص دارد در اوین
که قرب و جوار دکن واقع است بجهان قانون خود و مخالفت صلح دولت خود داشته از اول
از ازان جاطلب حضور فرموده دیگر آن که اگر بندگان حضرت جهان پناهی از دکن لوایت تو بجهت

اکبر آباد مرتفع فرمانده راجه با تفاوت قاسم خان و لشکر کے کہ بر قاقبت اور تعین یافتہ بقدر مم
لکھت پیش آید بلکہ بعزیمت محاربہ و قبال استقبال نموده مستدراہ گردید و جه ثالث
آنکہ خود نظر اپنے امداد از انتقال حکم واجب الاتبع صرزند با قدم حیات و جبارت پیش ک نہاده
اما وہ این صوب نامد بمحضت او پردازد بلکہ از ولایت گجرات پدر ساخته برآورد کن اندازو و
چون پرتو آگاہی حضرت جہاں پناہی بین قصیۃ تافت آتشِ خشم آنحضرت شعلہ کشیده
وزیاده بدان شاهزاد مقصود و عشیقہ مراد را در زیر تھاب تافی و درنگ مخفی و محظی و اشتن
محالہت قانون صواب و مبانی آئین خود و صلاح دولت و نسخہ پرده از روخ برگرفت
و مافق الفیہ خود را پیش خیر سکلان ہوا خواه جلوہ ظہور کشیده محہات روایان دولت و
کارکنان سرکاری فرض آثار را به تہبیہ سباب ایں سیاق و سرانجام مواد ایں مہم و ساز
ضروریات و در بالست و ترتیب آلات امداد ساخت و شاہزاد خان بن مزارستم صفوی
را که رائجہ محالہت و حکم الفاق از اوضاع و اطوار شریعت عقل می ریڈ مقتضی مصلحت
دولت ابد طراز مقید گردانیده آهنگ حکمت راست فرموده مستعد ہے حضرت گردیده بجلیشہ ضمیما
دولت سلطان مراد بخش نوشت - چون جنود پادشاہی کربلا تا علیقی راجه حبنت سنگھ
در برابر اک برادر عزیز سیده بکیت و کیفیت از پساد شما افزونست طریقہ حزم و احتیاط
آنکہ تن وصولی ریاست اقبال از اشتعال نامنہ قبال پھلو تھی کروہ منتظر وقت باشد آن تازہ
نہایں اقبال جہاں پناہی مطابق رائے صواب نمائے آن حضرت عثمان توجہ از عمار بہ راجه

ملکه ری دشکر کے کہ بر قاقبت اور تعین یافتہ - (ب) و لشکر گران ہراو اور تعین فرمانده ملکه (ا)

تافته دو سه روز مسافت بجهوب ماند خوش شتافت و در این زمین هر تصد و صولی رایا تافت
 قویں بوده طرح سکون و ثبات انداخت راهی این معنی راحل بر فرار آن جناب و عذرست
 واستقلال اونو وه صورت حال بدرگاه عالم پناه عرضداشت کرد چو این مقدمه بعرض
 عاکفان پایه اور نگب خلافت رسیده خاطر اقدس از مریشورش مراد بخشش محییت گرامید
 و هم بورست از اله دغدغه و ترد و خاطر خیر شاه بلند اقبال گردید و درین هنگام لعنه از امر که
 عظام که در نشان هوا خواهی دولت سگانی بندگان حضرت جهان پناهی سمت سکون
 داشت. رفتن عیسی بیگ و کیل بیلاز مست آنحضرت و طبلایع دادن پر کیفیت
 دربار معلی ضروریات مصلحت و موجبات دولت و انتیه بجهیت حصول این طلب از
 کارخانه عقل کاروان تدبیرے صائب صواب قویں استنباط کردند و بعرض دارشکوه
 رسانیدند. اکنون کمراد بخش را قائم استقلال از جای برآمده پے پسر بیل فارگه درید.
 و خاطر خیر خواهی را از رهگذر به اعتدالی وزیاده سری او محییت تمام حاصل گشت مصلحت
 دولت اقتصادی آن دار و که عیسی بیگ از پیشگاه اور نگب شهر پاری رخصت یافته
 بمحملح استیحال خود را بدکن رساند و بر حقیقت صحبت ذات مقدس حضرت شاهنشاهی
 صاحبقران ثانی موکل خود را آگاه گرداند تا خاطر آن جناب ازین و سو سر پرداخته آیندگان لذتی
 تباہ و داعیه ناصواب ده و شر جاکرده باشد بالکل زائل گردد و از اطمینان مرے که مخالفت
 قانون ادب باشد اینها ب لازم شود. و راشکوه بنابر ساده ولی این مقوله را بعنی بر اخلاص
 و خیر سگانی تصویر کرده بعرض اقدس رسانید حضرت ظل الہی بمحب التماس شاهزاده
 مله (۱) محن راحل - (۲) معن عمل + شه (۳) اگراندیشه + شه (۴) بالکل زائل گردد و از اطمینان مرے

(۱) بالکل زائل از اطمینان مرے + شه (۲) شمرد (۳) شمردن +

بلند اقبال صیلی بیگ را خصت فرموده غشور عاطفت عنوان بدستخط خاصه ہمایوں مصوب
ادھار درگردانید.

مضموں فرمان آنکہ

چوں دریں ہنگام عرالفن آں قرہ باصرہ دین و دوست بادالی انکور پیغم بدر گاہ
عالم پناہ میے رسید بدانیشی و سبے اخلاصی آں جانب اصلًا پیرامون خاطر خیر خواہ
حضور پر نور جائے تداشت او نیز از رہنگرد نادانی ذرا منجاري مرادخیش خاطر اشرفت قرین
مجیعت شدہ بود لا جرم لوئے توجہ عالم ارالبعوب دارالخلافت شاہ جہاں آبا و شرمن
ارتلعلع یافته از اکبر آزاد کوچ بکوچ متوجه شدہ ایم و حال آنکہ عیسیٰ بیگ کو تبدیل کان حضرت
جهان بانی صاحب ترقی ثانی کلمات دلپذیر لصائح و سخنان سودمند اندر زوپنڈ بربانی او حوال فرمود
از حضور اقدس ارسال داشتہ بود چشم آں داشت کو رفتہ بر صحبت ذات اقدس ہمایوں
آن جانب لآگاہی دهد و بدلاں کی واضح و برائین لائیخ آں قرہ باصرہ سلطنت و جهانداری
لما زار اودہ تباہ باز آردہ آں خدار بخیار حستی جمال قطیع منازل کرده سعادت ہستیلا حضرت
جهان پناہی مریافت برخلافت حکم جہاں طباع کیفیت قید خود و ناتوانی ذات ہمایوں عدم
قوت سواری و حرکت در قرین عساکر منصورہ بر فاقہ بیلہماں شکوه بر حملک بشر قیہ و خالی
بودن عرصہ دربار جہاں مدار از مردان کار و سپہ کشان نامدار و مزید ہستقلال داشکوہ
لبعد آب و تاب تبیین دادہ باعثت علاوه در تقدیم آں عزیمت و تضمیم آں ارادہ گردان
حضرت چشتہ مارع جنو دا قابل توجہ عالم ارسے گماستہ بخشہ از طلاؤان باؤشاہی را کرد اس
لئے (۱) بود مثہ (۱) چشم آں داشت کر (۲) چشم آنکہ (۳) از + مکہ (۴) جا گردید سب کرد +

هدایه بودند از راه عنایت و نوازش بمطروح اطاعت و اقتداء خواش در آورده و عهد
 و پیمان بسیار نموده خاطر مقدمه سعی را ازین رنگ در جمع نموده و سنجابت خان بن مراشا شاه رخ
 را بخطاب والا خان خانان و پسرش را بخطاب سبیله طاری خان عالم شرف امتیاز بخشیده قلوب
 امراء بادشاهی را صید نمودند و تکیه بر عنایت الهی فضل نامتناهی عزو و جل کرده از مستقر دولت
 خود باسی هزار سور جوان باز جوار رایات کشور کشانی برآفرانست. چون سلطان مراد خوش را که ازین
 چهل خانی گوشواره نادانی و زبانگو شر داشت که سلطنت و جهانیانی تو اختم شهریور ش و تمنیه تمتنی در عرصه
 مک استانی جوانان می داویله گذاشت مخالفت قانون عقل و ناگزینیده دیوان خود داشته باشد
 مصلحت دولت واقعه وقت او را درین سیاق ضمیمه جنود و اقبال ساختن بر افتاد و
 موافقت بر کاب طفرا نسب احصاص خوشیدن در خاطر خیر خدای کشور گیر حسن نظر بیان
 شرف ارتسام میافتست لا جرم نامعطف است آمیز کرامت آگین و صحیفه محبت انگیز عنایت آمین
 مشتمل بر هسته عالیه حضور پرورد عزیز اسد از پذیرفت و بناء عهد و پیمان با غلام ظایا ریان
 استحکام گرفته اساس کار بدین زنگ قرار یافت که تهمت خانم ضمیمه سلطان باشد و نکشان
 بسر کار فیض آثار عالم گردید. بعد از آن شیرکل قدر و دامیت حضرت صاحب قران فتح مالکیه و سر
 هندوستان را بیت پنجاب و ملکان و لخمه و کشمیر و کابل بخواب سلطانی تعلق گیرد و آن خباب
 در ولایت مذکور عالم سلطنت برآفراند و براسه کوس فرمانه دانی نیوازو و خطبه و سکه بنام خود بیان
 سلطان مراد خوش ببریں افسون و افسانه طرقیه رفاقت پذیرگشته از مستقر خود حکمت نمود و
 آنحضرت خاطر اقدس من کل الوجه فراهم آورده دست امید بعروه و ثقی شاهنشاهی علی الاطلاق
 زود در پناه و قایه توکل خواجه بمقتضای من بتوکل علی اللہ فوج سپه با عنایت و ادار خالق

جزو کل مستوفی گردیده بتاریخ غرة حجت سنه از وار السرور یعنی پنور لوائے توجه نصرت
 انتہا الحصوب پائے تخت صاحب جا و دینیم و فرمانروائی هفت قسم مرتفع ساخت
 ولقد هم پہلوانی و عزم جان مستانی قطع منازل و طی مراحل فرمون آغاز نہاد. چون شصت
 فرسخی او جین مغرب خیام اقبال گشته سلطان مراد بخش از جانب گجرات آمده نزدیک
 رسید، خلف الصدق سلطنت و چنانداری سلطان محمد حسب الاشارت والا باستقبال عجم بزرگوا
 خود شافت. روز چهارشنبه نوزدهم ذی القعده جلوس صاحبقرافی سلطان سنه هزار و شصت و
 هشت ہجری برکناره تلاشب دیپال پور بہرہ ملاقی است. اندخت روز دیگر حضرت جہان پناہی
 در ضمان نصرت الہی برآں سر زمین هست آگیں قریب رسیده چون ماہچہ لوائے جہاں کشانے
 دران رسیداً طالع گردید سلطان مراد بخش پایۂ راه موکب عالی را استقبال کرد و آن دنیز
 جا و جلال سواره رسیم صاحب و معاونقه بعتقد یحیی رسانیدند و از انجما بالغاق رایا بـ آفاب اشراق
 برآفراشتند. چون طنطنه قرب وصول موکب جہاں کشانی بقرب بلده او جین کردان اقتا
 مستقر راجه جہونت سینگھ و قاسم خاں بود پیغمبر غلطه درز میں اندخت جہونت سینگھ سر
 بحیب لفکر فرد بده در چارہ کاربے قرار گردید. چه در برابر آنحضرت که صیحت بمالت و جلاش
 از عهد طغولیت وایام حصی جہاں را فوگرفته و آوازه تہور و صفت و دی بندگانش باطراف
 و اکناف جہاں رسیده مع ہذا یا قاسی خداوند در میدان مقاومت صفت آراستن و داد
 مصاف دادن حد خونئے دانست و یاں چنان توره صاحب شمشیر در عرصه مقابلہ کارزار
 پیش بردن در حوصلہ تعقل و تصور نئے گنجیده اما بے آنکہ آتشیں مبارکہ بست اشتعال فالتہ
 سمع دل دیپال پور دب اقبال پعد ملہ (رح) سواره - (دب) سرحدی + شہ برازراشتند - (دب) برازراشت

گھ را از چارہ کاربے قرار گردید. (دب) چارہ کاربئی قرار گردید +

پندرہ واذ میدان پہلو تھی کردن واذ پیش آں شیر پیشہ شہامت و کشورت افی کیسو شدن
 نیز صورت امکان تداشت، زیرا کہ از پیشگاہ سلطنت و جهانیانی با مر مبارہ محکوم و مامورو و
 لا جرم بہر کیفیت مدینان میدان قمال پائے جات و جارت فشردن بخود قرار دادہ چارونا چا
 ہست بصفت آزادی کا زدار برگماشت و مستعد القاعد نواز نیز درگرد پیدا میکن ازا بجا کہ مرضی
 خاطرا شرف آنحضرت آں بوکہ عبست آن شیر مبارہ و مقابلہ ملہب نگردد و خون بے گنے ہے
 چند برخاک مذلت و ہواں نریز و رعایت طریقہ بندگی فنا موں اکبری فرمودہ براجہ پیغام
 فرستادہ مافی الفنیر اقدس راحسن ابراہیم شید کہ چوں غرض ازیں توجہ اور کہ سعادت
 ملاز مبت اقدس اعلیے بندگان حضرت شاہنشاہی و تقدیم مراسم عیادت آنحضرت ہست
 لائق آنکہ از کوئے جملے بے داشتی پہلو تھی کرده نہیں سعادت والا ملاز مبت مفتخر و میاہی
 گرد واذ از تکاپ امرے کل ازاندازہ مجال او سیرون سست اجتناب لازم شد. بندگان الہی را
 از صدمہ موکب جہاں کشانی ایسیں سازو، راجہ از اسنجا کہ طینت ایر طائفہ از جہالت فنا دانی مجرم
 است قدر سحاب فیضان غایت والتفات اشرف نہ است و در جواب معروض داشت
 کہ چوں از پیشگاہ و اوزنگ کہ قہر مانی بدین امر مأمور مجزاً از آنکہ قدم ازاندازہ مجال خود فراز ک نہاد
 و طریقہ جاں فشاںی و آئین جاں سپاری را تقدیم رسانم چارہ غیبت اگر آنحضرت شرط
 بندہ نواز می را رعایت فرمودہ مراجعت فرمائند و بے حکم اشرف اعلیٰ پیشہ نہیں فنا سند
 گنجائش دار و والا بار تکاپ اینگ ستانی معدود رسم

منظوم

من کفرستادہ شاہ خودم بخط خلاص گواہ خودم

نامزد مم کرد که در این دیار
 دشمن او را ند بزم زینه سار
 آنچه اشارت می‌نمایست از سرمه
 یعنی گذاشتم که ندارم گزیر
 چنان این معنی اصلًا محققیت نداشت و از دائره حساب خارج بود و پس از مدتی لازمان کاش
 طفران تسلیب و قتل و وزنه نیاد رو داد از اینجا کار نهضت همایون پیشتر شرف و قوع یافته
 طلیعه موکب گستاخی سان او مطلع قرب بلده او چین طالع گردید راجه حبوبت سنگو نیز
 هشتاد و سه بعد ایضاً فنا ره محاب به و پیکار گشتند اعلیٰ بخت تکلت همارست درین کار در زین لپت
 و ناهموار و خیزی پژوهشیب و فرانه منزل اختیار نموده کناره لب آب نسبه از آب سردو
 مقدار دولیست فداع حوالی آن را گل ولائے ساخت روز دیگر که روز جمعه بود عبیت و
 دوم ماو حبیب سال ہزار شصت و نه بھرمی دران سنگنائے ناهموار افراج را بقانیں کار زاد
 ترتیب واده بمیدان مقابله خرامید قاسم خان با واده ہزار فرج ہراول راست حکام داد راجه
 رائے سنگو با پنجہزار دلاور در سینه قرار گرفته و مالو جی با پنجہزار مبارز در میسره قیام در زید
 و راجه حبوبت سنگو با واده ہزار سوار را چوت غریده سار جان باز فرج قول راست حکم گردانید
 و ازان طرف آنحضرت و بغايت تکیس و وقار بعزمیست کار زاد بسان رستم و اسفتد یا
 بمیدان کا رشراحت آورد و ب ترتیب افراج بحر امیر از اشارت فرمود میسره را قره باصره
 سلطنت و چناندار می سلطان محمد با پنجہزار سوار جوار را شرخ شید و بجای خان خان چال
 پول کوہ آهن در شکر سلطان شکر شکن قرار گرفته و موکب سینه به پر دل شیخ میرستو
 گردید ذوالقدر خان با هضت ہزار جوان پر دل خود را ہراول تمام گردانید و فوج طرف
 چپ بر بمالیت مسلم خان ترتیب گرفت و مرشد قیخان را پیش روی ذوالقدر خان سردار

فوج هر اوں بار اش و ترتیب کو پ خانہ محنت گماشتہ و آن حضرت بذات مقدس
 باهفت ہزار سوار رستم عیار از جان بازان چوکی خاص وغیرہ بفر فرید وقی و مشکوہ جنم در قول
 تو اگر فرته چوں سریکنند کوہ البرز را استحکام بخشدید و سلطان مراد بخش پاسپا و خود علیحدہ
 بجانب میسرہ قیام نزید چوں بین آئیں افواج نصرت قریں صورت تریں پذیرفت
 ناگاہ بانگ کوس و فان کرناے دن اصحاب فخر خ پسچیدہ ہول روز سنجیز پیدیدا
 ساخت جان بازان ناموس پست و بارزان جان برکت وست بسان شیران پے باک
 خشنگ و پیلان سیاه است و عرصہ مصافت بے لاف و گناہ جلوہ پرداز کاگشته
 از طرفین چوں در مصافت باہم آوختند معامل تیغ از پر کاره جگر سوز دم نقد وست الا
 خون کروہ از فرق تنانف سیکے راو و دو را چاکر دم طرح سودا انداخت و از با دھلم ولاد وران فندرہ
 جان گل ز بیان لال آتش جنگ شعلہ کشیدہ برضت ہستی سور کاران طرفین در گفت انیزو
 خلی و تیغ یمانی رسیم جگر کادمی و سرفشائی لانا زه ساخت و خنگ خوزین خارشکاف بسان
 طائیر تیز پواز از آشیانہ کمان ببال عقاب بپرواز آمدہ در ہول بمحصافت طرح دلدوزی و
 جان ستانی انداخت و از شپا شپ سہم و چھاچھی تیغ طائیر ار واخ از آشیان ابدان و
 اشیلاح رم کروہ اور جگر کردید و از ترکمانان پر دلاں و جہاز کوشان غبار دار و گیر بکرہ اشیر
 رسیدہ گونڈ گند نائے سپہر را چوں روئے زیں زر در نگ کردا پندہ

پست

برانگخت نئے چوبارندہ یسنخ تیگش نیکان و باران نیسنخ
 راجھوتاں رام رام گوئے پیقار و بے آلمگشتہ بر فوج میسرہ شاہی تند و تیز عنان رینہ

حمله آور دند و از غایت خشم و کیس بکار دود و مذکور شد و از جان فشافی و مردانگی داده
 درین اثنا که هنگامه کرد و فر بود تیر سه از شست قضا کشا و یا فته بمقبل مرشد قلخان رسید
 مردانه چاهم شهادت کشیده چنان راقد شد راه ولی نعمت گردانید درین هنگام گونه نزلزل دد
 افراج قاهره پدید آمد سلطان مراد بخش بکار کوہ آتش از جانه خروج بسیده ببد و فوج
 میسره رسید و از آن طرف بجانب خانه نان را چوتاں را بسیده تیر بهم دوخت و آتش
 پیکار ناتر ره نبرد سخت بالا گرفت رخصت و جود بسیار سے را ز میاز ران ناموس پست
 محترق گردانید اگرچه از غلبه بحوم مجاهدان کعیجه نصرت فیضیه شاهی افراج با دشای بسیار
 عدم تحریر سرداران خام کار که اصله محل قیام را نسبت داد حیز نامهوار وزیرین شیب و فراز قرا
 گرفته بودند و سرتی بسیار سے از کار کوتاه ماند و جمیع از جهت نگذاشته میدان بالا هم بند
 مجال تردد و ترک نیاز نداشت اما راجه و راچوتا نش داد جلا دت و جان فشافی داده تا صفت الہم
 هنگامه ضرب و حرث گرم و آشند و پر وار خود را بر آتش و غار ساخته جان شیرین نشار
 سے کرد و راجه با وجود دوزخم تیر ثبات قدم درزیده تا مکن و مقدم در راچوتا را بجان
 فشافی و جان ستانی تغییب و تحریک فی نمود و راجه مکن دستگاه با جمیع غیر از راچوتا
 معکر کرد و عزیزه سنج داد جلا دت و جان بازی داره جان شیرین قدر شد نام و نتگ گردانید
 و به گوفنا و مفاکب عدم فرو شده به میس المهد سرکشید و قریب چهل سردار اسم و رسم دار
 و چندین بیارگمنان اجتادیت تا مل قتیل و جو شیخ بیشمار آمدند و قاسم خان نیز زخم دار گشته
 در بنای ثبات و قرارشان شکل دور باطن تند بدب سرت بر میزیافت درین اثنا بسیار
 نائم و روایح فیروزی از همیب غایبی طفر بخش بر پرچم لوایت فتح انجام سپاه
 ظفر روزی هدب آغاز کرد و پر و زین بعثت لای سپه بزرگ زاغه ای بکت و ادبار

بر تاریخ وقت و فرقِ روز گار حبوبت سنگنه و قاسم خان بخته آواره داشت ہر کیمیت سرگردان
صحرا فرار ساخت بقیه الیعیف پرگنده در پرستان بھر طرف رو نہاده بعد جل قیل یا نیم
جانی ازان سحر که جانستان چال بدر برند و کوس نصرت دشادمانی در کارگاه دولت و کامرانی
حضرت آفیم کارکشونستانی لیندا او از گشته مژده لفڑ من اسد فسح فریب توید بشیر
المنین بسیع اولیا سے دولت ابد قریں رسانیده غلغله مبارکیادی از زمین وزماں بندھا
جانپاران کوئے اخلاص را مسرور و بستیح گردانید و غنائم بے اندازه و فتوحات مازه تھیں پ
دیلان موکب اقبال شدہ مشمولِ استحالت و مستمالِ عنایت شاہنشاہی علی الاطلاق
گردیدند تا سرچهار کروہ بیکاپے و نباں آں سرگردانان وادی اہرام شناختہ بیکار
راطمعہ نہنگ خون آشام گذانیدند و آں حضرت از حوصل ایش فسح نامدار کمقدارہ دولت
وابقال پائندہ بود و ظالعث مشکر و سپاس مودی ساختہ بلده او جین را از میں نزدیں
ہمایوں روکش و رشک افرائے سپہر بوقلموں گردانید و سرور و زور در بلده نمکو مرست
سنچ و نشاط افزود و روز چار م لوئے عالم کشا بصوب دارالخلافت مرتفع ساختہ کوچ
بکوچ مازل پیاگزید و ساقی بیگ و ستم بیگ یسا والان کہ بجهت خیرستخ رفتہ بوندہ
بغوان ڈاک چرکی آمدہ ایں خبر ناما لائیم و حشت افرائے در بیرون پور بسیع ہمایوں حضرت
صاحب قرآن رسانیدہ معروضن داشت کہ شاہ گزوں غلطت ظفر دستگاہ۔

شظیم

آمدہ اقصادے اجیں در گرفت	وال ہمہ قبیلیم سر اس رگرفت
نیست شب و رجز ایش سخن	کايس منم سکتہ در دار اشکن
گچہ رز مریت بہانیاں منم	دارست اکلیل سیماں منم

حاصل ازین حادثہ کامدیسر
 شاه جہاں یافت پیاس پے خبر
 کرد اشارت بدیلیرانِ رزم
 ماختہ دار نمہمہ سازِ عزم
 در قلم آمد زیل و پیشوں
 یک لک آرستہ بگستوان
 بالجملہ اس تلخ کیفیت ایں کہ وقار احتمال ص یافت بن شاہ والا گھر بفتح و ظفر و منیر مگشتن
 جو نت شکھ باہمہ کر و متوجه شدن آنحضرت پیشتر دار شکوه بیانیت مصطفی و محفوظ
 گردید بندگان حضرت بنا بر الہام اوز بلوج پور راجعت فرموده مستقر الخلافت اکبر باد
 را انفرتنے ول والا رشک فرمائے طاریم میناگردانید و دار شکوه بگرد آب تکدو لجہ تحریر فروشنہ
 پندرک ایں اختلال بہت گماشت و بانسداراہ توجہ والا مبنے ول دہشتہ به تہمیہ سامان
 نبرد و چسبت مارع سپاہ و مرد مرتب تاکید و استمام لطیور رسانیدند و قریب صد هزار کمار از
 امرائے نادر و دیگر بندہ مائے سرکارِ عالم عدار ملا زمان سرکار خودش در قتل رامیت خوش
 فراہم آورده تبارع بمحیت و پنجشہر شعبان شنیده بحری با فدا ان بسیاب نبرد و آلات
 پیکار از مستقر الخلافت اکبر آباد بعزمیت دفاعت و مقابله آنحضرت نہضت فرمود
 و بر ساحل آب چنبل خمیہ و خرگاہ تاکنینہ نیکوں برداشت، و بر سالک و معابر و رچال مقدو
 کرد چا بجا افراج تو پہ خانہ تعیین نمود از جوانب و اطراف را و عبور بر کوب می خورد مسدود و دا
 اما چهل آں جناب از مشیوہ می بازرت و پیکار و آئین سپاہ کنشی و ملک کشانی و صفت ششکنی
 و هوکب آرائی بنا بر عدم تحریر و قلبت مارست بیگانہ و خارجی اتفاقاً و بود پیشتر تدا بیرش از
 قانون حساب و آئین حساب خارج مے اتفاقاً، ہر چند خیر سکھاں دو دن تجویر یہ بحر من اعلیٰ
 رسانیدند کہ شعلہ فساد فلک رسیدنی آب تدبیر اطفا پنیر نیست، اعلیٰ حضرت مدعی

محاربت ساختن صواب ندارد. آن را بحضور مقدس آمدن و مدت تا بیزمان اعلیٰ حضرت امراء
پادشاهی از آنها خود اشده با طرفت جالک متفرق شوند و بعد به صراحی شاهی راجحان مقامات
شخواهند. آن زمان هر چه راست جهان را رئیس حکم فرماید اوزگ نزیب را اسکان عدو نخواه
بود تا آنکه امراء پادشاهی بر قاقت آنهاست. پیش تر و پیش رفت نکشند شود. بندگان اعلیٰ
ایمنیت را بعایت پسندیدند اما داراشکوه با غواص و غزوہ را مسترسال و رام سنگمه منظور
نفرمودند. بلکه محل بر لفاق خیر سکالان کرد و علاییه بزرگ آوردند که من عن قریب الایام ای
کوتاه پاسچم را در جنب سال خواهم دواید. ازین جهت تمام مخلیه چه توافق و چه ایمانی انجان
بیدل شده خفیه طرف جانب ثانی داشتند. بالجمله چون شاه خفرزندی بفرخی و فیروزی نزدیک
رسید و براند لشنه و علی آنچه از آنکه گردید بر سهولی خود مصلحت شناس پیرامون کار آمد
برآید که سرمهزی مراد بردازادیست دولت روز افزول طلب فرموده زیندار پهلو او را بلال
طالع بیدار و بخت یاد بجوالی گواهیار بخار کنان کا خانه دولت جمع آوریه تعهد ایں خدمت نمود
و آن حضرت بتا بر مصلحت کار خانه را در سراسر کواری گذاشت بر همراهی آن زیندار بسته
پیش کرد و مسافت طله فرموده آیینه پیشیل را از گندز پهلو و پایا بعید کرد

متنظمه

آمده بالشکر دار اشکوه	رفت پایا بگرد و
روزه و گرچون فلک آب گویی	دار روان حضشمه خود را بردن
کوکنده شاه روان شد ز آب	کرد سرے نزل و گیر شتاب

درین وقت محمد فاروق نجاشی سرکاری میں آثار خورشیدی و پیغمبری خلقتی اقبال روان افزایست
سله (۱) فرماید. (ب) فرمائند. (ک) فرمائند. (د) بردازیوں تا بلالت. (ب) روز افزول شنود طلبی ده زیندار براحت بلات

سراد فاتح جاد جلال نگین خاتم عز و تکیں، فخر نصار و سے نے زمیں باو شاہزادہ جہاں فی جانیا
نواب بیگم صاحبہ بسط اسد طلال عصمتہا از دال الخلافت رسیدہ نام آن ملعمیں نے ماں مریم دوہری
پر نظر کیمیا اشہ شاہ سخنوار آور وہ -

خلائقہ مضمون آن نامہ کا امر مستحب منکہ

الحمد لله رب العالمین کے ذات مقدس شاہنشاہ معدیت پڑوہ دیقیدہ رس اعنی حضرت غلب
سبحانی متنظور انتظار غایت ربانی صاحب قران ثانی اور سائر عوارض و امراض جسمانی کے لازمہ
نشستہ پیشہ و طبیعت انسانی است منزہ و مبترا است اتجہ عالم آرائے دریاپر رفاقت
بریا کہ دوائع بداعی الہی اندر و اینیت ملک بوجہ اتم مسند ول و بمقتضی اسے طبع نصفت
آگیں اشرف ہیچ متفقی رائے پسند نہ کہ مقصود حرکتہ و منظر امرے کہ ملتزم بے جمعیتی
خلائقہ و متصمن ضرور و مترطبو الفیت امام باشد گورن فاصلہ اذ و ز رائے نامدار و اینکے کام جمال
سیما دین ایام کہ خاطر مقدس بتدارک و تلاقی و ہن و فتو کہ بسیب بیماری آں بگزیدہ نفس و
آفاق بحال کائنہ برایا و عامہ رہایا راہ یافتہ بالقطعہ غایت متوحدہ و متعلق است التہاب نوازہ
فتنه و قاد و رشتعال آتشیں کیں و عناد کہ سوریت ویرانی و خرابی عبا و سوت، معاذ احمد حبہ
مزید آزار خاطر رہا یوں و سبب کثرت حزن و ملال طبیع مقدس خواهد بود۔ بخضیص نہیں ایں
نشستہ ناپسندیدہ و وقوع ایں افران مرغوب ازالہ بارہ پیغمبر مسیح امیر مغرب کلا راستہ مزایاۓ آواب
لطیف و اخلاقی کرمیہ صاحب غلات حمیدہ و طبیع سلیمانیت بغاوت نہست و نازیبا
لا جرم نیا بر خیر طلبی ایں کلمہ چند کہ ہر آئندہ مستغفیر فوائد عظیمہ و موجب تسلی و تقدیس ساختہ بہن

و تھفیۃ طریق معاو اخرون خلائق امداد رویہ و شئون ذمیمہ ہست جس نگارش پذیرفت
اگر غرض آں بادر والا گہرائیں توجہ کر، میسح غبار و غنا و الایا شد نوازِ حرب و قتال
ست خود الصاف فرماند کو دهد بر مرشد و قبلہ حقیقی کو رضا مندی و خشنودی خداۓ
عز و جل و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در رضا مندی اوست، ہنگامہ خیک جدال و حرب
تقال آراستن و پرسکن الدمار بے گناہ ان ہست گماشتن و بر روسے آں حضرت تیر
و تفنگ انداختن سچے ماپہ ناشائستہ است، و ثمہ آں دریں لشا جنبد نامی دو دان نثار
جنہ بد سراجی نیست و اگر آرائش ہنگامہ نحاصلہ و مقاومہ از پھر شاہزادہ بلند اقبال ہست
نیز رد آئین دین و خود صواب گزین پسندیدہ نباشد، زیدہ اکہ بادو بزرگ شرعاً و عرفًا
حکم پدردار و وابی معنی لا بامر ضیات خاطر اقدس حضرت ظل الہی و عتبیات طیب و الائے
شاہنشاہی میاثبت تا متحقق ست با بحمدہ انبعاث غبار بیجا و ایقا و نواز و فا و ترتیب
اسباب رزم و خونریزی و قیمہم عزیزیت حرب و فتنہ آنگیری ازان بادو پسند والا گہر که
بمحاب و ضاع و محاسن الطوار و مکار م اخلاق موصوف و معروف چہار گشته و پیوستہ
است رفاقت خاطر اقدس خاقان خجستہ منظر و شاہنشاہ فرشتہ سیرے کو شد با یعنی گونہ
و بیسح وجہ پا، ہمیک پس پسندیدہ نیست، اچہ تو قحت چند روزہ دریں داربے ثبات و قرار
و مستحلذات ابلو فریب ایں سرائے صتعار کہ باعث از کاپ چنیں امر میوم و نا
پسندیدہ بلند دلالت لشہ ابڑو طرز سائب صرائے مخلداست۔

مصرع

مکن بکن کہ نکو گھر اس چنیں تکنندہ

مناسب آنکلےں برا فہ نا مدار ازیں امور رویہ و افعال شنیدہ کہ منیج سور فاتحہ مشرد فاست

عاقبت است، احتساب لازم شمرد. و در هست رسانی خاطر قدسی مناظر شاهنشاوه دین پویه
و خاقانی معلمات گشتر تا حکم و مقدور سی نایاب و خوشبودی آنحضرت را از موجارت بجهول
سعادت دارد و دارین قرار گرفته از اراده و مرم متابعان غافل عن النبیین در راه مبارک رمضان محترمه
باشند و احکام مطاعمه مرشد ولی نعمت و ولی سلطنت و ولایت را بجانب دویل اقبال نمائند
که فی الحیثیت به مقتصد ناسی اولی الامر نمکم است امر شهنشاوه حقیقی است و قدم در راه خلافات
خلیفه الهی سپردن مخالفت فرمان بلکه الملک نمودن است. اگر طلبی و غرض غیر از پی
مرگوز خاطر عزیز بوده باشد. پس رسانیده عالم خواه است که در سر زمین که مصوب خیام واقع
شده باشد توقف اختیار کرد. هر طبیعت که مکنون خاطرگرامی است رقوم گردانند تا بعرض اقدس
ارفع اعلی رسانیده مطابق ایقانی خاطر عزیز و توانی طبع گرامی سراسر جام فاده آید و در همان
واسخاج مقاصد و مأرب آن قرآن باصره سلطنت و چنان رمی سعی و اجتهد تقدیم رسانیده
شود. چون مکتوب صدر آراء عصمت و اقبال بطالعه آن مرکز داره غلط است و جلال
درآمد در جواب آن غرض داشته مشتعل پر مقدم است ذیل در خدمت بندگان اعلی حضرت
ما فانی ارسال در هشتاد محمد فاروق بخشی را بعد از عبور آب چنبل بر خصت آن طرف خصوص
بخشیدند.

خلاصه هضمون عرض داشت آنکه

هیں ایام زمام رهایم سلطنت و چنان رمی و غایب امور مملکی و محل از بقیه ختنیه
حضرت پیر دل رفتہ واعلام و تغلب و اقتدار شاهزاده کلان و قبض و بسط امور سلطنت

له (۱) خاقانی - (۲) خان + سعادتی، ما و مبارک رمضان - (۳) رمضان مبارک +

و فرماندهی ارتعاع پذیرفت که اندازه آن را حصله تخریب نمی تابد و او بناء نیست بر قدرت و
 مکنت خویش داشته بود با استعمال نهاد و جو و اخوان قصور گردانیده روز پروری
 داچهای دشنه دیگر سمت نزدیکی داشت چنانچه سلیمان شکوه را با فوج گذاشت بر
 پر شاه شجاع که فرزند شیخیدا سخنگفت است تعین کرد ناموس نام می دوسته اندیمه از قاتا
 در داده آن جانب چهاری مذلت و خفت از نواسه پر دیگر شیخیده و پیش اهل چهار خجل و شرعا
 گردید و همچنین بمقتضای هواسته نفس و خواهش طبیع خویش بنایه کاربران
 نهاده پیوسته و تحقیص و تدقیق احوال و تفہیم و تحریب هم‌اهم این نیاز مند بدل جهت
 نیازمند و همچنین کارهای بین دین و علم است که ملتزم فساد احمدیاد و عیاد باشد از وظیه و میراث
 ابواب منافع و مداخل بر روی روزگار این خبر خواه مسد و گردانیده از نوع منقصت و اقسام
 منقصت رسانیده درایا می کرد حسب اشارات اقدس پرولایت بیجاپور شکر کشیده پیشیر
 بعضی از قلایع آن لایت می پرداخت و امراء سپاه به محاصره هستیوال فرزیده داد
 چانفشاری می دادند و مخالفان از اطراف و جوانب هجوم آوردند و درصد و مانعه و درخت
 بودند و اخبار و حشیش بخاری ذات اقدس شیوع یافته باعث تحریر و تفکر او لیا و خیرگی و
 شوخی اعدام شده بود. محمدواران گلپرگر که چنانی این موکب اقبال بعد از تحریر پیده و کلیانی بجا
 بدلده قدر کرد پرداخته بودند پهنه میانی محاصره دل تنگ نزدیکیه شده کاربران قریب شده
 بود که صورت فتح استلاح روناید و سندارانه حکومت بیجاپور را از ترکیان بپاورد
 آقایم استان ساخته بسته آمده و نظرگیر آن فروافتاده بود که پیشکشیه لائق سرانجام داده و لایت
 خود را از صدر راه سپاه و فیروزی و مستحکم مخصوص گرداند و الایم آن داشت که لاریان کمترین
 اقبال غیر قریب او را مستاصل ساخته و لایش را فتح کرد و از این حال

شاهزاده کلان ملازم خود را بطلب امراء بادشاہی و تسلی بسته مالت حاکم بجا پورتیں
 نمود، آنها پیغام بھائے عنایت آمیزد و مهرانی انگیز بر والی بجای پور رسانیده او را در دادی
 بجاج و عناو نسبت بایس مرید و لیر تر ساختند و سرداران بادشاہی را ببالغه و بسته ام
 تمام از پیرامون بلده کلبرگه که بکشانش نزدیک رسیده بود برداشت در روان کردند و
 بدون آنها بدان عنایت مراتب تاکید و اچھا و لطیهور رسانیدند که فرصت خصت محال
 دو لع نیافته، و این خیر خواه را نادیده بخیل استعمال عازم درگاه جهان پناه شدند
 و ازین چیز قافیه وقت پریں نیاز مند بغايت نگ گشت، بورده سخیر و لفظ کرد
 در افاده - بحکم ضرورت کار صورت یافته و با شمام قریب شده را پر هم زده محض بین
 نیروست اقبال بے زوال خود را از این در طریق خلیل خلیل برآورده و پیتران جنگیل
 و اصحابت تماشیان اثیوہ غنیم برآمده سالم بھائے رسید، عیاذ ابا بعد اگر حشم نخست
 سے رسید و رکنات و اطراف شهرت یافته لکھ بدنامی و خال خست نزلت ساہی
 داد بردسته دولت پائیدار می ماند و بر جدیده روزگار ثبت می گردید، و پیده شت
 که تدارک و تلافی آن بواسطه عدم در بینی و ناها قبست اندیشی شاهزاده کلان که محض روای
 کار خویش مطلع نظر داشتند اگر خالی نداشته بود غنیمه ندارد - از وار فاصلان حیرت
 بندہ بائے بادشاہی بیرون بود و این مرید از لبس ممارست در ایران نیازی و مهارت و
 مزاولت در کار پیچاید و آشنایی با افراد و شیوه ستیره و مدن این دیار از هجرم و از وحاظ
 اهد احساب بے دگرفته بچاق تهور و جلاعت فرقی فعالان کوفته باستطیه پیشیبانی اقبال
 ابد اقصیل اشکر را از این گرداب شورش و فساد و رضمان مسلط پیروان آورد و غربت

آنکہ بیس بے مدنی و خارت و کارشکنی و خدمت کو درایان و توان مشتمل بریافتہ
 آگفانہ کردہ محل بار راسیے سابقہ تعقیب و کوتاہی از جایگیر ایں خیرخواه رضا طلب کر جن
 ارادت و اعتماد و جانشافی و اخلاص امر دیگر لا بخاطر اراده تغیر کردہ باں چنان باخلفی
 زیادہ سرے که پا از حد خود بیرون نہاده مرکب انواع گستاخی و بے اعتدالی و مصدوم
 تعقیبات غلطیہ کشت ولوائے بے اعتدالی و فساد و عرضہ لغی و غاد بر افراس شه تحوی
 نمود و کیفیت حال داعی خیرخواه را بواسطہ عرض و خواہش نفس خود بخلاف واقعہ
 بعرض اشرف رسانیدہ بخش بہتان و افتادا میں حال ایں خیراندیش راغب ایں اود جنم
 ولوش آمود فیلم و المود بال manus و الماح تمام حبوبت سنجکہ را باشکر گل بسر ایں فانی
 برگشت کہ درین ضمن و لایتے مختصر کہ از پیشیگاہ عاطفت و اشقاق حضرت بایں مید
 برحت شده پھر بہانہ کہ میسر آیدا نتراع نماید و ایں خدوی را آواه فیانی بے کسی عربت
 و آیمکہ صحرائے محج کر بست گرداند و دلیں کر از ماہ و مدر و دستاں مرزاچ اقدس شریعت
 تصرف کردہ حضرت قول او را تصدیق فرموده سائر فرزندان خدوی اخلاص طینت را
 دشمن دولت فراگرفته در حق ایں سرگردانان سر ایجاد چیزت بیجان فیث غربت ہر چاہ تجویزی نہ کر
 بے تامل حکم می فرمائند و قطعاً شخص و لفظیش ایں حال بے گناہ و توجہ در غور امور ملکی
 و مالی نزف مودہ نظام رفق و فتن و چہاں جزوی و کلی بکھت اختیار و قبضہ اقتدار اشیان
 گذاشته اند اذ خود بے غانمیہ شک او شائیرہ رسیب تغنه خون ایں بے گناہ سنت
 پھول کار بیس صدر سیده و صورت حال بیس منوال انجامیدہ حفظ جان و پاس ناموس
 خود از تهات عالم عقل و محتفات نشان خود داشتند عازم استسلام مندہ سید و منزلت

پہر احتشام گردید تا صورتِ حال و حقیقتِ عاملہ بے واسطہ نجح و برائیں متعقلہ در خدمتِ عالیان پایی اور نگہ چہاں باقی مکشووف گرداند۔

بیت

عدل سلطان گز پرسحال مظلومان خلقت گو شگیران راز آش کش طمع باید برد
چون ایں خیر خواه قطع منازل نموده بخواهی او چین فائز گردید جسونت سنگنه با شارہ
شہزادہ کلان بایدا و آزار ایں خیر خواه ماور بود سلسلہ چینی جمل و جوانی و نادانی سنگکار
گشته بقدمِ حانعست پیش آمد و بے ملاحظہ آداب و حقوق دلیرانہ حکم نمود که مراجعت
نموده بیکار خود برگرد و الآخر ابد وید آنچہ خواهد دید۔ چند انکہ مردم ہو شمند نخنہ ان فرستادہ
بعنوانِ معقولی آن تکمیر جعل را برآزادہ خود آگاہی بخشید و لصریح نمود که بارز و مستدی
و فدویت تمام محجز سعادت حضور فالقش النور و محروم طوات کجهہ المانی و آماں بندگان
حضور سراپا نورست چرامانع سعادت می شود آن ناعاقبت اندیش احمد
بحقولیت آشتیان شد بحکیمت چالیت و غرور پیشتر در ادب منع و ردع افزود
لا جرم چنہ جهل و پندر پوچ از گوش ہوشش دور کرن و آن ظلم و جہل را از پیش راه
برداشتن بحکم ضرورت پروردہ محبت عقیدت نہست و احیب گردید۔ اگر غیر از تحسیں
سعادت زمیں بوسی اشرف اعلی امرے و یگر مرکوزہ خاطرے بود پر خیس خوشید تنور
ہمایوں روشن و ہوید است کا سیر کردن او در قفالیش کہ چنین شکست فاحش یافته
بکمال منکر سراسیر گرد وادی ائمہ اگ مشتبه بودند چندان تقدیرے نداشت و اکنون کہ
شہزادہ کلان خود با فرج گل تاد حول پیور تشریعت آورده معابر چیل نو سلاک راه